

۱۱	معرفی نویسندگان	
۱۳	مقدمه سرویراستار	
۱۹	مقاله اول.....نظریه حقوق طبیعی	برایان بیکس
	ترجمه یحیی شعبانی	
۲۱	نظریه سنتی حقوق طبیعی	
۲۲	سیسرو	
۲۴	آکونیناس	
۲۸	حقوق طبیعی در اوایل دوران مدرن اروپا	
۲۸	چشم انداز	
۲۹	جان فینیس	
۳۳	نظریه مدرن حقوق طبیعی	
۳۴	لون فولر	
۳۸	رونالد دورکین	
۴۳	ملاحظات کلی	
۴۴	دیگرنویسندگان مدرن	
۴۶	نتیجه گیری	
۴۷	مقاله دوم.....اثبات گرایی حقوقی	جولرال کلمن و برایان لیتز
	محمدحسن خویشتن دار	
۵۰	فلسفه حقوق: روش و موضوع	
۵۲	قانونیت و مرجعیت	
۵۴	اثبات گرایی: آستین در برابرهازت	
۵۸	مرجعیت قانون	
۶۱	صلاحدید قضایی	
۶۴	شمول گرایی و قانونیت	
۶۷	نظریه مرجعیت رز	

	شمول‌گرایی و مرجعیت	۷۰
	نتیجه‌گیری	۷۵
	یادداشت	۷۶
مقاله سوم	واقع‌گرایی حقوقی امریکایی	۸۱
	برایان لیتر	
	روش‌شناسی فلسفه حقوق	۸۴
	عدم تعین حقوقی	۹۰
	عدم تعین معقول	۹۱
	عدم تعین موضعی	۹۳
	عدم تعین علمی و معلولی	۹۴
	نظریه توصیفی قضاوت	۹۷
	جناح طرز فکر شخصی	۱۰۰
	جناح جامعه‌شناسانه	۱۰۲
	حمله به شکل‌گرایی	۱۰۷
	نظریه هنجاری قضاوت	۱۰۹
	دیگرسبک‌های واقع‌گرایی	۱۱۱
مقاله چهارم	مطالعات حقوقی انتقادی	۱۱۳
	گایرا بیندر	
	مطالعات حقوقی انتقادی به‌عنوان فلسفه حقوق تحلیلی: نقد نظریه حق‌های لیبرال	۱۱۶
	مطالعات حقوقی انتقادی به‌عنوان نظریه اجتماعی	۱۱۹
	نقد ابزارگرایی	۱۱۹
	نقد اصلاح‌طلبی ابزارگرایانه	۱۲۴
	نقد ابزارگرایی انقلابی	۱۲۸
	نتیجه‌گیری	۱۳۳
مقاله پنجم	پساواقع‌گرایی و فرایند حقوقی	۱۳۵
	نیل دوکسبری	
	نظریه حقوقی مدرن و تأثیر واقع‌گرایی	۱۳۸
	علم سیاست‌گذاری	۱۴۰
	فرایند حقوقی	۱۴۴
	چه کسی باید چه کاری بکند؟	۱۴۵
	تأکید بر اصل	۱۴۹
مقاله ششم	فلسفه حقوق فمینیستی	۱۵۳
	پاتریشیا اسمیت	
	ندا سیانکی	

۱۶۹	مقاله هفتم.....حقوق واقتصاد	جان هانسون، کاتلین هانسون، ملیسا هارت
		سید محمدعلی عبداللهی
۱۷۶	مدل اقتصادی کارول توئینگ	
۱۸۹	کنارگذاشتن فروض اولیه مدل	
۱۹۰	هزینه‌های معامله	
۱۹۳	هزینه‌های نمایندگی	
۱۹۳	سطوح فعالیت	
۱۹۵	هزینه‌های اداری	
۱۹۶	بی تفاوتی نسبت به خطر	
۱۹۶	دانش حقوقی	
۱۹۷	اعمال فرمول هند	
۱۹۹	هم‌زمانی یا مشاهده‌پذیری سرمایه‌گذاری‌های اعمال مراقبت از سوی طرفین	
۲۰۳	کارآمدی به مثابه هنجار	
۲۰۷	برخی محدودیت‌های حقوق واقتصاد	
۲۱۱	نتیجه‌گیری	
۲۱۳	مقاله هشتم.....شکل‌گرایی حقوقی	ارنست جی. وینریب
		سید محمدعلی عبداللهی
۲۱۶	طرح شکل‌گرایی	
۲۱۷	ماهیت توجیه‌پذیری	
۲۲۰	ساختارهای توجیه‌پذیری	
۲۲۴	مبنای توجیه‌پذیری	
۲۲۹	شفافیت ذاتی حقوق	
۲۳۰	نتیجه‌گیری	
۲۳۳	مقاله نهم.....فلسفه و نظریه حقوقی آلمانی در قرن نوزدهم و بیستم	الکساندر سومک
		مؤگان جعفری
۲۳۶	ایدئالیسم قرن نوزدهم	
۲۴۴	از «سال‌های آغازین قرن» تا جنگ جهانی دوم: «فروپاشی» و «بازسازی»	
۲۵۰	سال‌های ۱۹۳۳ تا ۱۹۴۵: علم حقوق «پوپولیستی»	
۲۵۱	سال‌های ۱۹۴۵ تا کنون: از حقوق طبیعی تا پست مدرنیسم	
۲۵۵	مقاله دهم.....نظریه مارکسیستی حقوق	آلن هانت
		امیرحسین نیکوی بندری
۲۵۷	مقصود نظریه مارکسیستی حقوق	
۲۵۹	طرحی از یک نظریه مارکسیستی حقوق	

۲۶۳	رویکردهای بدیل مارکسیستی به حقوق
۲۶۶	حقوق به مثابه ایدئولوژی و ایدئولوژی به مثابه حقوق
۲۶۸	حقوق و دولت
۲۶۹	روابط اقتصادی و حقوق
۲۷۰	روابط حقوقی و روابط طبقاتی
۲۷۱	نتایج
۲۷۳	مقاله یازدهم ساختارشکنی
	جک. ام. بالکین حسین خواجه محمود
۲۸۷	مقاله دوازدهم حقوق و جامعه
	برایان زی. تاماناها امیرحسین نیکوی بندری
۲۹۰	آینه جامعه که کارویژه‌اش حفظ نظم اجتماع است
۲۹۳	حقوق به مثابه نظم‌دهنده اجتماعی
۲۹۵	صورت نهادی حقوق
۳۰۳	کثرت‌گرایی حقوقی
۳۰۴	حقوق و جامعه در قرن بیست و یکم: حقوق به مثابه ابزار
۳۰۹	مقاله سیزدهم پست مدرنیسم
	دنیس پترسن الهه کرامتی
۳۱۲	مدرنیسم
۳۱۶	تفکر پست مدرن
۳۲۰	حقوق و پست مدرنیسم
۳۲۷	دولت پست مدرن
۳۲۹	نتیجه‌گیری
۳۳۱	مقاله چهاردهم فلسفه حقوقی کانت
	آرتور ریپستین مژگان جعفری
۳۵۹	مقاله پانزدهم عمل‌گرایی حقوقی
	ریچارد وارنر امیرحسین نیکوی بندری
۳۶۱	عمل‌گرایی چیست؟
۳۶۵	دیدگاه‌های میناگروی حقوق در برابر نامبناگروی حقوق
۳۷۰	عمل‌گرایی و مشروعیت
۳۷۲	رد کردن داعیه

- ۳۷۹ منابع
۳۹۹ واژه‌نامه تخصصی
۴۰۵ نمایه
۴۱۱ نمایه پرونده‌های قضایی

معرفی نویسندگان

- برایان بیکس (Brian Bix) :
استاد کرسی مطالعات میان‌رشته‌ای حقوق و زبان در دانشکده حقوق دانشگاه مینه‌سوتا
جولزال کلمن (Jules L. Coleman):
استاد فلسفه حقوق و استاد فلسفه در دانشکده حقوق پیل ، نیوهاون ، کانکتیکات
برایان لیتر (Brian Leiter):
استاد حقوق و رئیس «مرکز حقوق ، فلسفه و ارزش‌های انسانی» در دانشکده حقوق دانشگاه شیکاگو
گایرا بیندر (Guyora Binder):
استاد ممتاز دانشکده حقوق دانشگاه ایالتی نیویورک
نیل دوکسبری (Neil Duxbury):
استاد حقوق مدرسه اقتصاد و علوم سیاسی لندن
پاتریشیا اسمیت (Patricia Smith):
استاد دپارتمان فلسفه دانشگاه کنتاکی ، لگسینگتون
جان هانسون (John Hanson):
استاد حقوق دانشگاه هاروارد ، کمبریج ، ماساچوست
کاتلین هانسون (Kathleen Hanson):
از محققان پروژه «حقوق و علوم ذهنی» دانشکده حقوق هاروارد ، کمبریج ، ماساچوست
ملیسا هارت (Melissa Hart):
استادیار دانشکده حقوق دانشگاه کلرادو ، بولدر ، کلرادو

ارنست جی. وینریب (Ernest J. Weinrib):

استاد حقوق و صاحب کرسی «بسیل رایت» دانشگاه تورنتو

الکساندر سومک (Alexander Somek):

استاد حقوق و صاحب کرسی «چارلز فلوت» در دانشکده حقوق دانشگاه آیووا

آلن هانت (Alan Hunt):

استاد و رئیس دپارتمان حقوق و جامعه‌شناسی / انسان‌شناسی دانشگاه کارلتون، اتاوا، کانادا

جک ام. بالکین (Jack M. Balkin):

استاد صاحب‌نام حقوق اساسی ایالات متحده و مسئول پروژه «انجمن اطلاعات» در دانشکده

حقوق ییل، نیوهاون، کانکتیکات

برایان زی. تاماناها (Brian Z. Tamanaha):

استاد حقوق دانشگاه واشینگتن، سنت لوئیز، میسوری

جرمی والدرون (Jeremy Waldron):

استاد حقوق دانشکده حقوق نیویورک

دنيس پترسن (Dennis Patterson):

استاد حقوق در نهاد دانشگاه اروپایی، فلورانس؛ استاد حقوق و فلسفه در دانشکده حقوق

دانشگاه راتگرز، نیوجرسی؛ استاد فلسفه حقوق و تجارت بین‌الملل در دانشگاه سوآسی، ولز

آرتور ریپستین (Arthur Ripstein):

استاد حقوق و فلسفه دانشگاه تورنتو، کانادا

ریچارد وارنر (Richard Warner):

استاد حقوق و رئیس «مرکز حقوق و کامپیوتر» کالج حقوق شیکاگو، مؤسسه فناوری ایلینویز،

شیکاگو

مقدمه سروراستار

صحنه نفس‌گیری در فیلم تحسین‌شده «محاکمه در نورنبرگ»^۱ وجود دارد که به عینی‌ترین وجه ممکن کارویژه فلسفه حقوق را به تصویر می‌کشد. در این صحنه وکیل مدافع که وظیفه دفاع از قضات دستگیرشده رژیم نازی را برعهده دارد رو به دادستان و قاضی دادگاه فریاد می‌زند: «آنچه این قضات انجام داده‌اند صرفاً اجرای قوانین بوده است؛ قوانینی که حکومت رایش سوم آن‌ها را تصویب و ابلاغ کرده است. چرا باید کسانی را محاکمه کرد که فقط قوانین را اجرا کرده‌اند؟»

داستان فیلم «محاکمه در نورنبرگ» روایتگر محاکمه‌های دادگاه نورنبرگ است؛ دادگاهی که با هدف رسیدگی به اتهامات جنایتکاران و مسئولان آلمان نازی برپا شده بود. افراد زیادی از رده‌های مختلف نظامی، اقتصادی، فرهنگی و قضایی آلمان در این دادگاه محاکمه شدند. یکی از بحث‌برانگیزترین جلسات این دادگاه جلسه رسیدگی به اتهامات قضات و مسئولان قضایی حکومت نازی بود. این قضات و مسئولان قضایی کسانی بودند که قوانینی را که دولت هیتلر تصویب کرده بود اجرا می‌کردند. دولت هیتلر در سال ۱۹۳۵ قوانینی را تصویب کرد که بعدها به «قوانین نورنبرگ» معروف شد. به موجب این قوانین، یهودیان از حقوق شهروندی محروم شدند و ازدواج و هرگونه رابطه یک آلمانی با یک یهودی ممنوع شد. قوانین دیگری نیز معروف به قوانین اصلاح نژادی در آن سال‌ها ابلاغ شد که براساس این قوانین، افرادی که به هر نحوی مشکلات جسمانی، معلولیت ذهنی و یا جسمی داشتند و در بسیاری از موارد حتی مخالف حزب نازی بودند، با عمل جراحی، مقطوع‌النسل شدند. سیستم قضایی آلمان افراد بسیار زیادی را به اتهام تخطی از این قوانین (و قوانین مشابه) به اردوگاه‌های کار اجباری و یا مستقیماً به سوی اعدام فرستاد.

1. Judgement at Nuremberg

در فیلم، شخصی را در ردیف اول متهمان می‌بینیم که برخلاف سایر متهمان هیچ جنب و جوشی برای دفاع از خود ندارد و در سرتاسر فیلم کلمه‌ای بر زبان نمی‌آورد؛ هیچ تاملی در چهره‌اش هویدا نیست و با گردنی افراشته و نگاهی پر نخوت شاهد وقایع دادگاه است؛ گویی تماشاگر سیرکی ملال‌آور و تکراری است. او کسی نیست جز دکتر فرانز اشلگربرگر^۱، وزیر قضایی حکومت نازی، که در این فیلم به دلیل برخی ملاحظات نامش را به دکتر انست یانینگ تغییر داده‌اند. اشلگربرگر نابغه‌ای در دنیای حقوق بود و نویسنده تعدادی از مهم‌ترین کتاب‌های حقوقی جهان. اشلگربرگر، دادگاه نورنبرگ را به رسمیت نمی‌شناخت و به نشانه اعتراض سکوت اختیار کرده بود. اشلگربرگر از لحاظ منش و شخصیت به هیچ‌عنوان با جنایتکاران هم‌ردیف خود در دادگاه قابل قیاس نبود. به‌راستی چه می‌شود که نابغه‌ای چون او در این جنایات سهیم می‌شود؟

همه ما می‌دانیم که رعایت قواعد حقوقی الزامی است و انسان در زندگی اجتماعی چاره‌ای جز اطاعت از قانون ندارد. اما آیا هر قانونی که تشریفات تصویب را می‌گذراند شایسته پیروی است؟ برای پاسخ دادن به چنین سؤال‌هایی است که فلسفه حقوق مطرح می‌شود. سؤال‌هایی از این دست که اساساً چرا باید از قوانین اطاعت کرد؟ کدام نیروی پنهانی در ورای قواعد حقوقی نهفته است که انسان را ملزم به پیروی می‌کند؟ منشأ اعتبار و ارزش قانون چیست؟ بر چه اساسی می‌توان قانونی را معتبر و ارزشمند دانست؟ ملاک ارزیابی و صحت و عدم صحت قانون چیست؟ و الخ. بهتر آن است که برای روشن‌تر شدن بحث، از خود عبارت «فلسفه حقوق» شروع کنیم. «فلسفه حقوق» از دو جزء «فلسفه» و «حقوق» تشکیل شده است. ابتدا به تفکیک تعریف هر یک از این اجزاء را بررسی می‌کنم و سپس مراد از «فلسفه حقوق» را بیان می‌کنم.

در طول تاریخ معانی متنوعی برای فلسفه ذکر شده است. ارسطو فلسفه را علم به احوال موجودات - از آن جهت که موجودند و نه از آن جهت که تعین خاص دارند - می‌دانست. کانت فلسفه را شناسایی عقلانی مفاهیم قلمداد می‌کرد. فیثته فلسفه را علم علم و یا علم معرفت معرفی می‌کرد و ویتگنشتاین فلسفه را نبردی می‌دانست که برای رهایی ذهن از افسون‌زدگی زبان صورت می‌گیرد. برخی از فلاسفه برای تعریف فلسفه به جای پرداختن به موضوع فلسفه بر کار فیلسوف تمرکز کرده‌اند و به این سؤال پاسخ داده‌اند که فیلسوف کیست و چه می‌کند. این رویکرد شاید راهگشایتر باشد. ریچارد پاپکین^۲ فیلسوف را چنین تعریف می‌کند: «فیلسوف با مطالعه انتقادی دقیق می‌کوشد

1. Louis Rudolph Franz Schlegelberger

2. Richard Henry Popkin

تا آگاهی و عقاید ما را درباره جهان به طور کلی و عالم انسانی ارزشیابی کند. فیلسوف در پی آن است تا تصویری کلی و منظم درباره همه آنچه می‌دانیم و می‌اندیشیم پیدا و طرح کند. درک فهم این نوع افکار کلی، طرح جامعی فراهم می‌کند که شخص عادی می‌تواند تصور خود را درباره جهان و امور انسانی با آن متناسب سازد و همچنین اعمال و رفتارهای خود را نسبت به آن بسنجد»^۱.

حال به جزء دوم تعبیر فلسفه حقوق یعنی «حقوق» می‌پردازم. احتمالاً کم‌وبیش همه می‌دانند حقوق چیست. ولی تعریف دقیق آن مشکلات زیادی به وجود می‌آورد؛ کوشش‌های بسیاری برای تعریف حقوق صورت گرفته است، اما به گفته کانت: «حقوقدانان هنوز در جست‌وجوی تعریفی از مفهوم حقوق‌اند». بی‌تردید ارائه تعریف از حقوق همان قدر که دشوار و بغرنج است، اجتناب‌ناپذیر نیز هست. حقوق در معنای کلی عبارت است از: «مجموعه قواعد کلی و الزام‌آور که به منظور ایجاد نظم و استقرار عدالت، بر زندگی اجتماعی انسان حکومت می‌کند و اجرای آن از طرف دولت تضمین می‌شود»^۲. این قواعد در بستری از نیازها، مبانی فکری، زمینه‌های علمی و فرهنگی، در قالب اصطلاحات، قواعد، گروه‌بندی‌ها و ساختارها و براساس منابع خاصی متبلور می‌شود که به آن «نظام حقوقی» می‌گویند.

مباحث کلی «فلسفه حقوق» در زبان انگلیسی عمدتاً تحت عنوان‌هایی چون «Philosophy of law»، «legal theory»، «Jurisprudence» و «legal philosophy» مطرح می‌شوند. نقطه اشتراک تمامی این تعابیر این است که با نگاهی انتقادی به نظام حقوقی می‌نگرند و تصویری کلی از آن ارائه می‌کنند. مارک فن هوک^۳ فلسفه حقوق را چنین تعریف می‌کند: «فلسفه حقوق تأملی بیرونی انتقادی نسبت به مجموعه قواعد کلی و الزام‌آوری است که به منظور استقرار عدالت وضع شده‌اند»^۴.

کتاب راهنمای فلسفه حقوق و نظریه حقوقی^۵ انتشارات بنام و معتبر «ویلی بلک‌ول»^۶ یکی از بهترین کتاب‌هایی است که با هدف تبیین فلسفه حقوق نگاشته شده است. این کتاب از سه بخش کلی تشکیل شده است:

۱. پاپکین، ریچارد، کلیات فلسفه، جلال‌الدین مجتبی، تهران، حکمت، شانزدهم، ۱۳۷۹، ص ۲.
۲. کاتوزیان، ناصر، مقدمه علم حقوق، نشر میزان، ۱۳۷۵، ص ۵۵.

3. Mark Van Hoecke

4. Mark Van Hoecke and Ost 1997, 189 ff

5. *A Companion to Philosophy of Law and Legal Theory*

6. Wiley-Blackwell

بخش اول: قلمروهای حقوق (شامل دوازده مقاله)؛

بخش دوم: مکاتب معاصر فلسفه حقوق (شامل پانزده مقاله)؛

بخش سوم: موضوعات و شاخه‌های حقوق (شامل بیست و یک مقاله).

کتاب حاضر، مکاتب معاصر فلسفه حقوق، ترجمه مقاله‌های بخش دوم کتاب راهنمای فلسفه حقوق و نظریه حقوقی است. دو دلیل عمده ما را به انتخاب این بخش از کتاب هدایت کرد؛ نخست اینکه این بخش از کتاب در مقایسه با دو بخش دیگر (قلمروهای حقوق و موضوعات و شاخه‌های حقوق) کمتر به نظام حقوقی کامن‌لا ارجاع دارند و از این جهت قابلیت استفاده بیشتری دارند. دیگر اینکه مجموعه مقاله‌های بخش دوم، با مشارکت شماری از برجسته‌ترین حقوقدانان و فیلسوفان حقوقی دنیا به سرپرستی پروفسور «دنيس پترسن»^۱ گردآوری شده‌اند و هر یک از نویسندگان مقاله‌های این بخش در حوزه‌ای که به نگارش مقاله پرداخته‌اند از تخصص و تبحر برخوردارند و صاحب تألیفات گسترده‌ای هستند. این ویژگی کتاب را از سایر کتاب‌های مشابه در این زمینه متمایز می‌کند. این دلایل و همچنین نحیف بودن ادبیات فلسفه حقوق در ایران ما را بر آن داشت تا با معرفی جامع مکاتب معاصر فلسفه حقوق تا حدودی این حوزه مغفول در آموزش‌های حقوقی کشور را غنا ببخشیم.

گفتنی است که ترجمه این مجموعه مقالات به لحاظ تنوع مباحث نظری و کثرت مفاهیم و اصطلاحات موجود در آن‌ها (از زبان‌شناسی و تاریخ و فلسفه گرفته تا نظریه‌های علوم اقتصادی، روان‌شناسی و علوم اجتماعی) بسیار دشوار بود. با وجود این، حتی المقدور سعی شد، با همکاری جمعی از محققان جوان، ترجمه‌های دقیقی از این مقاله‌ها صورت بگیرد.

تعدد مترجمان مقاله‌های این کتاب مقابله و ویرایش آن‌ها را قدری سخت می‌نمود. یکسان بودن مفاهیم و اصطلاحات حقوقی و فلسفی که در مقاله‌های گوناگون تکرار می‌شدند یکی از این دشواری‌ها بود. در ویرایش این کتاب، نهایت تلاش خود را کردم تا معادل‌های صحیح و یکسانی از مفاهیم اصلی و اصطلاحات کلیدی ارائه کنم؛ این مهم را با منقار دادن کتاب فرهنگ نظریه حقوقی^۲ انجام دادم. در جای جای مقاله‌ها نیز هر جا احساس کردم خواننده به توضیح بیشتری احتیاج دارد، با استفاده از پاورقی ویراستار سعی کردم این نیاز را مرتفع سازم و از ابهام و دیربایی موضوع بکاهم.

1. Dennis Peterson

۲. برایان بیکنس، فرهنگ نظریه حقوقی، محمد راسخ، تهران، نشرنی، ۱۳۸۹.

در آخر بر خود لازم می‌دانم علاوه بر همکاران مترجم، که نامشان در ابتدای هریک از مقاله‌ها درج شده است، از زحمات بی‌دریغ و صمیمانه همکارانم در انتشارات ترجمان علوم انسانی تشکر و تقدیر کنم. از مدیر ارجمند انتشارات ترجمان علوم انسانی، جناب آقای مرتضی روحانی نیز صمیمانه تشکر می‌کنم و توفیقاتی روزافزون برای ایشان آرزو مندم.

امیدوارم صاحبان رأی و نظر، منت نهاده و کاستی‌ها و نارسایی‌های احتمالی در ترجمه و ویرایش این کتاب را ذکر کنند تا در چاپ‌های بعد اصلاح شود.

محمد مهدی ذوالقدری

بهمن‌ماه ۱۳۹۴

[مقالهٔ اول]

نظريهٔ حقوق طبيعي

برايان بيكس¹

ترجمهٔ يحيى شعباني



نظریه حقوق طبیعی تاریخچه‌ای طولانی و ویژه دارد؛ تاریخچه‌ای که حاوی نظریه‌ها و نظریه‌پردازان متعدد و متنوعی است؛ هرچند، احتمالاً هیچ اعتقاد یا روش‌شناسی مشترکی در همه این دیدگاه‌ها - که مدعی عنوان «حقوق طبیعی» اند یا این برچسب به آن‌ها اختصاص داده شده است - وجود ندارد. در نظریه حقوقی، اغلب رویکردهای موسوم به «حقوق طبیعی» را می‌توان در درون یکی از دو گروه گسترده‌ای جای داد که من آن‌ها را نظریه «سنتی» و «مدرن» حقوق طبیعی می‌نامم و به نوبت در ادامه به آن‌ها می‌پردازم.

نظریه سنتی حقوق طبیعی

ما مسلم می‌دانیم که می‌توانیم قوانین و سیستم حقوقی‌ای را که ذیل آن زندگی می‌کنیم، بر حسب مبانی اخلاقی، نقد کنیم. معیارهایی وجود دارد که هنجارهای حقوقی را می‌توان با آن‌ها مقایسه کرد و گهگاه آن هنجارهای حقوقی را ناقص یافت. معیارهایی که قانون برحسب آن‌ها قضاوت می‌شود گاهی به مثابه «قوانین والاتر»¹ توصیف شده‌اند. به نظر برخی چنین قانونی معنایی تحت‌اللفظی دارد:

1. Higher law

معیارهایی قانون مانند وجود دارند که در وحی الهی، متون دینی، مطالعات دقیق درباره سرشت بشری طبیعت بیان شده است یا می‌تواند از این منابع مشتق شود. به نظر دیگران، ارجاع به «قوانین والاتر» معنایی استعاری دارد که در آن، لااقل شهودهای مختلط ما درباره وضعیت اخلاقی قانون را منعکس می‌کند: از یک سو، این [امرا منعکس می‌کند] که هر چیزی که به طور شایسته به عنوان قانون وضع می‌شود از حیث اخلاقی الزام‌آور نیست؛ از سوی دیگر، تلویحاً اشاره می‌کند که قانون، بپاهو قانون، وزنی اخلاقی دارد. (اگر این گونه نبود، نیازمند اشاره به «قوانین والاتر» به عنوان توجیهی برای نادیده انگاشتن الزامات قوانین جامعه خود نبودیم.)

نظریه «سنتی» حقوق طبیعی براهینی برای وجود «قانون والاتر»، تفسیر محتوای آن و تحلیل این امر که چه نتایجی از وجود «قوانین والاتر» استنباط می‌شود، عرضه می‌کند (به ویژه، اینکه شهروندان در مواقعی که قانون موضوعه - قانون وضع شده در جوامع خاص - با این «قوانین والاتر» تعارض دارد چه واکنش‌هایی باید داشته باشند).

سیسرو

در حالی که می‌توان قطعات متعددی را در آثار نویسندگان یونان باستان تشخیص داد که چیزی را بیان می‌کنند که علی‌الظاهر نظریه‌های حقوق طبیعی به نظر می‌رسد، از جمله قطعاتی در افلاطون (قوانین، مرد سیاسی، جمهوری)^۱ و ارسطو (سیاست، اخلاق نیکوماخوس)^۲ و نیز آنتیگونه سوفوکلس، اما بهترین صورت بندی شناخته شده و قدیمی از نظریه حقوق طبیعی از سوی خطیب رومی، سیسرو، عرضه شده است (۱۹۲۸).

سیسرو در نخستین قرن قبل از میلاد می‌نگاشت و (مثل بسیاری از نویسندگان رومی که به حقوق می‌پرداختند) به شدت متأثر از آثار فلاسفه رواقی یونان بود (برخی ممکن است تا آنجا پیش بروند که بگویند سیسرو صرفاً بازگویی شکلی از دیدگاه‌های مقبول رواقی تمهید کرده است). سیسرو توصیف زیر را از «حقوق طبیعی» عرضه کرده است:

قانون حقیقی، عقل درست است در توافق با طبیعت؛ کاربردی کلی دارد و نامتغیر و همیشگی است؛ با فرمان‌هایش برای [انجام] وظیفه فرامی‌خواند و با ممنوعیت‌هایش از انجام خطا جلوگیری می‌کند و بیهوده فرمان‌ها یا ممنوعیت‌هایش را بر عهده انسان‌های نیک نمی‌گذارد؛

1. Laws, Statesman, Republic

2. Politics, Nicomachean Ethics

اگرچه هیچ تأثیری بر افراد شریر ندارد. تلاش برای تغییر دادن این قانون گناه است، تقلا برای فسخ هر بخش آن نیز جایز نیست و لغو کامل آن نیز ناممکن است. ما نمی‌توانیم از طریق مجلس سنا یا مردم از تعهدات آن رها شویم و لزومی ندارد که برای شرح یا تفسیر آن به بیرون از خودمان بنگریم. ضمن اینکه در رم و آتن قوانین متفاوتی وجود نخواهد داشت، یا قوانین مختلفی در اکنون و آینده، بلکه یک قانون ابدی و تغییرناپذیر برای همه ملت‌ها و زمان‌ها معتبر خواهد بود و یک رئیس و حاکم مافوق همه ما وجود خواهد داشت که خدا است؛ زیرا او مؤلف این قانون، مروج آن و قاضی مجری آن است. هر کسی که نافرمانی کند از خودش می‌گریزد و سرشت انسانی‌اش را انکار می‌کند و به علت همین واقعیت، او بدترین تنبیه‌ها را تحمل خواهد کرد ولو آنکه از آنچه عرفاً به عنوان تنبیه در نظر گرفته می‌شود بگریزد. (سیسرو، ۱۹۲۸، ص ۲۱۱)

در بحث سیسرو در باب قانون، با اغلب موضوعاتی که با نظریه حقوق طبیعی سنتی مرتبط هستند مواجه می‌شویم (اگرچه، همان‌طور که ممکن است از نخستین تلمیح عمده از یک موضوع انتظار رود، برخی تحلیل‌ها همواره به همان اندازه که مطلوب هستند سامانند یا دقیق نیستند). حقوق طبیعی در طی زمان نامتغیر است و در جوامع مختلف تفاوتی نمی‌کند؛ هر شخصی با استفاده از عقل به معیارهای این قانون والاتر دسترسی دارد و فقط همین قوانین «واقعاً شایستگی نام» قانون را دارند و «در درون همان تعریف اصطلاح "قانون" ایده و اصل‌گزینش آنچه درست و حقیقی است وجود دارد» (سیسرو، ۱۹۲۸، صص ۳۸۵-۳۸۳).

در آثار سیسرو و مکتوبات مربوط به یونان متقدم و نویسندگان رومی، اغلب، ابهام خاصی در خصوص مرجع «طبیعی» در «حقوق طبیعی» وجود داشت: همیشه روشن نبود که این معیارها به این دلیل «طبیعی» هستند زیرا از «طبیعت بشر» («ذات» یا «غایت» ما) مشتق می‌شوند، یا چون از طریق قوای طبیعی ما قابل حصول هستند، طبیعی‌اند (یعنی از طریق عقل یا وجدان بشری)، یا چون از طبیعت مشتق می‌شوند یا در طبیعت بیان می‌شوند - یعنی در جهان فیزیکی پیرامون ما - طبیعی‌اند یا ترکیبی از همه این موارد.

همین‌که از نویسندگان کلاسیک درباره حقوق طبیعی به سمت نویسندگان متقدم کلیسا حرکت می‌کنیم، جنبه‌های این نظریه ضرورتاً تغییر می‌کند و بنابراین موضوعات متفاوتی در درون این رویکرد در رابطه با اخلاق و حقوق ظاهر می‌شود. مثلاً در میان نویسندگان کلاسیک، گفته می‌شود که سرچشمه این معیارهای والاتر ذات و طبیعت اشیاء است. نزد نویسندگان متقدم کلیسا،

موجودی الوهی وجود دارد که به طور فعال در امور بشری مداخله می‌کند و برای کل نوع بشر فرامین صریحی وضع می‌کند، با این وجود، این تقابل به نحوی در موضوعات اغراق می‌کند؛ مثلاً نویسندگان کلاسیک به یک خدا (نسبتاً منفعل) ارجاع می‌دهند و نویسندگان متقدم کلیسا گاهی به قوانین طبیعت که اراده الهی را بیان می‌کنند ارجاع می‌دهند. تا وقتی که که نظریه پردازان حقوق طبیعی در کلیسا به سخن گفتن درباره معیارهای والاتر درون طبیعت بشری یا طبیعت اشیا ادامه می‌دادند، مجبور بودند با مسئله ارتباط بین این معیارها و فرامین الهی نیز مواجه شوند؛ مثلاً اینکه آیا خداوند می‌تواند حقوق طبیعی را تغییر دهد یا به چیزی فرمان دهد که مخالف خودش است یا خیر، پرسشی است که از سوی آمبروس^۱ و آگوستین^۲ (از بین بقیه) در عصر نخستین کلیسا^۳ و نیز فرانچسکو سوارز^۴ بیش از هزار سال بعد مطرح شده است.

آکویناس

بی تردید بانفوذترین نویسنده در رویکرد سنتی به حقوق طبیعی توماس آکویناس^۵ (۱۹۹۳) است که در قرن سیزدهم می‌نوشت. وقتی آثار آکویناس را با نظریه پردازان متأخرتر مقایسه می‌کنیم، باید بستر رویکرد آکویناس به حقوق را مورد توجه قرار دهیم؛ بحث او درباره حقوق بخشی از یک پروژه کلامی گسترده است و او در پی ارائه یک نظام سامانمند اخلاقی و سیاسی است.

آکویناس چهار نوع متفاوت از قانون را شناسایی کرد: قانون ابدی، قانون طبیعی، قانون الهی و قانون بشری (موضوعه). حقوق طبیعی و حقوق موضوعه مقولات مهم برای بحث ما هستند. به نظر آکویناس، قانون موضوعه (حقیقی یا عادلانه) مشتق از حق طبیعی است. این اشتقاق جنبه‌های مختلفی دارد. گاهی حقوق طبیعی دیکته می‌کند که حقوق موضوعه چه باید باشد؛ مثلاً حقوق طبیعی هم نیازمند آن است که ممنوعیت قتل وجود داشته باشد و هم نیازمند آن است که به مصادیق آن بپردازد و محتوای آتی آن را سامان دهد. در زمان‌های دیگر، حقوق طبیعی جایی برای انتخاب انسانی (مبتنی بر عادات محلی یا انتخاب‌های سیاسی) می‌گذارد. بدین ترتیب، در حالی که حقوق طبیعی احتمالاً نیازمند آیین‌نامه حمل و نقل اتومبیل برای امنیت دیگران است، انتخاب این امر که آیا رانندگی باید در سمت چپ یا راست جاده باشد و اینکه آیا محدودیت سرعت

1. Ambrose
2. Augustine
3. Early church age
4. Francisco Suarez
5. Thomas Aquinas

باید ۵۵ مایل بر ساعت باشد یا ۶۰ مایل بر ساعت، موضوعاتی است که انتخاب هر کدام احتمالاً با ملزومات حقوق طبیعی همساز خواهد بود. نخستین شکل اشتقاق شبیه استنتاج منطقی است؛ آکویناس به دومی همچون «تعیین»^۱ اصول کلی ارجاع می‌دهد («تعیین» نه در معنای «کشف کردن»، بلکه در معنای تصریح یا مجسم ساختن). نویسندگان بعدی، از جمله سرویلیام بلک‌استون^۲ (۱۷۶۵) و در عصر مدرن جان فینیس^۳ (۱۹۸۰)، به شیوه‌های مختلفی می‌پردازند که حقوق بشری (موضوعه) از حقوق طبیعی مشتق می‌شود.

در مورد شهروندان، مسئله از این قرار است که تعهدات آن‌ها در خصوص قوانین عادلانه و غیرعادلانه چیست. به نظر آکویناس قوانین موضوعه‌ای که عادلانه‌اند «قدرت الزام‌آور در وجدان دارند». قانون عادلانه قانونی است که با الزامات حقوق طبیعی سازگار باشد، یعنی «برای خیر عمومی مقرر می‌شود» و قانون‌گذار از اقتدارش تخطی نکرده است و بدین ترتیب بار مسئولیت قانون به صورت منصفانه بر شهروندان تحمیل می‌شود (آکویناس، ۱۹۹۳، صص ۳۲۶-۳۲۳). آکویناس اظهار می‌کند که قصور در خصوص هریک از این سه معیار، قانون را ناعادلانه می‌سازد؛ اما تعهد شهروند در خصوص قانونی ناعادلانه چیست؟ پاسخ کوتاه این است که هیچ تعهدی برای اطاعت از این قانون وجود ندارد. اما اگر مقدار توجهی را که عموماً در مباحث مربوط به نظریه حقوق طبیعی به این پرسش می‌شود در نظر بگیریم و همچنین به طور خاص به مباحث آکویناس نظر کنیم، پاسخی مطول تر فراهم می‌شود. عبارت لاتین «لیکس اینیوستا نان است لیکس»^۴ («قانون ناعادلانه قانون نیست») اغلب به آکویناس منسوب می‌شود و گاهی اوقات این عبارت به عنوان جمع‌بندی موضع وی و به طور کلی موضع حقوق طبیعی (سنتی) فرض می‌شود؛ در حالی که آکویناس هرگز عبارت فوق را عیناً به کار نبرد. اما بیانات مشابهی را می‌توان یافت: «هر قانون بشری درست به همان اندازه از سرشت قانون برخوردار است که از قانون طبیعت مشتق شود. اما اگر در هر نقطه‌ای از قانون طبیعت منحرف شود، دیگر قانون نیست بلکه انحرافی از قانون است» و «قوانین ناعادلانه [اعمالی] خشن‌اند و نه قانون؛ چون... قانونی که عادلانه نباشد، به نظر می‌رسد اصلاً قانون نیست» (آکویناس، ۱۹۹۳، ص ۳۲۴). (جملات مشابهی نزد افلاطون، ارسطو، سبوسرو و آگوستین می‌یابیم،

1. Determination

2. Sir William Blackstone

3. John Finnis

4. lex iniusta non est lex

باین حال، این جملات به استثناء جملات سیسرو بخشی از یک بحث سامانمند درباره سرشت قانون نیست.)

در خصوص معنا و اهمیت این عبارت پرسش‌هایی به وجود آمده است. این گفته که یک قانون ظاهراً معتبر «قانون نیست»، «انحرافی از قانون»^۱ است، یا «عملی خشن است و نه یک قانون» به چه معناست؟ جملاتی از این دست به یکی از این دو طریق عرضه و تفسیر شده‌اند. نخست، ممکن است منظور این باشد که قانونی غیر اخلاقی اصلاً قانونی معتبر نیست. حقوقدان انگلیسی جان آستین^۲ ([۱۹۹۵] ۱۸۳۲) در قرن نوزدهم جملات و پیام‌ها را (مثلاً «اگر قانون بشری مخالف [قانون طبیعی] باشد معتبر نیست») به این شیوه تفسیر کرده است و اشاره کرده که چنین تحلیل‌هایی از معتبر بودن ارزشی ندارد. آستین می‌نویسد:

فرض کنید عملی بی‌ضرر، یا حقیقتاً سودمند، با حکم مجازات مرگ ممنوع شده باشد؛ اگر من مرتکب این عمل شوم، محاکمه و محکوم خواهم شد و اگر به این حکم اعتراض کنم که مخالف قانون خداوند است... دادگاه بی‌نتیجگی استدلال مرا با اعدام من به اثبات خواهد رساند، بر طبق همان قانونی که به اعتبار آن اعتراض کرده بودم (آستین، ۱۹۹۵، سخنرانی ۵، ۱۵۸).

باین حال، باید افزود که ما نباید مسائل قدرت را با مسائل اعتبار تلفیق کنیم، چون یک سیستم قانونی فاسد می‌تواند کسی را مجازات کند ولو آنکه نشان دهد که قانون مورد قبول عامه تحت الزامات شکلی خود این سیستم نامعتبر است؛ ما تمایز بین اعتبار برحسب قواعد این سیستم و ارزش اخلاقی قانون‌گذاری مورد بحث را می‌فهمیم (بیکس^۳، ۱۹۹۳، صص ۸۶-۸۴).

تفسیر معقول‌تر از جملاتی مانند «قانون ناعادلانه اصلاً قانون نیست» این است که قوانین ناعادلانه «در کامل‌ترین معنا» قانون نیستند. مثلاً ممکن است درباره فردی حرفه‌ای که دارای درجات و گواهی‌نامه‌های ضروری است، اما باین همه گویی فاقد شایستگی لازم است بگوییم: «او وکیل نیست» یا «او پزشک نیست». این مطلب فقط حاکی از آن است که ما گمان نمی‌کنیم عنوان در این مورد همه دلالت‌های همیشگی را با خودش حمل کند. به همین ترتیب، این گفته که قانون ناعادلانه «به راستی قانون نیست» فقط ممکن است اشاره به این نکته باشد که [این قانون] حامل همان نیروی اخلاقی نیست که قوانین همساز با «قانون والا» آن را حمل می‌کنند،

1. A perversion of law

2. John Austin

3. Brian Bix

یا همان دلایلی را برای کنش عرضه نمی‌کند که قوانین همساز با «قانون والاتر» عرضه می‌کنند. یقیناً این همان معنایی است که آکویناس ملاحظات و تفسیر محتملش را تقریباً برای کل طرفداران این موضع در چارچوب آن بیان کرده است (کرتزمن^۱، ۱۹۸۸ مقایسه کنید با مورفی^۲، ۲۰۰۶، صص ۲۰-۸). اما چنین تفسیری این جمله را به روشنی ذیل تفسیر قبلی (تفسیر آستینی)، که به وضوح نادرست بود، رها می‌کند. حیرت‌انگیز است که چرا چنین اظهاراتی از حیث تاریخی این چنین مناقشه‌برانگیز بوده‌اند.

معمولاً مقصود از این گفته که قانون ناعادلانه در کامل‌ترین معنا قانون نیست یک اظهار ساده نیست، بلکه مقصود نخستین گام یک استدلال ثانوی است. مثلاً: «این قانون ناعادلانه است؛ این قانون در کامل‌ترین معنا قانون نیست و بنابراین شهروندان می‌توانند با وجدان آرام عمل کنند چنان‌که گویی هرگز وضع نشده است؛ یعنی آن‌ها باید در سرپیچی از آن آزاد باشند». این نکته فهمی مشترک از این ایده است که قانون ناعادلانه اصلاً قانون نیست، بلکه نتیجه‌ای را بیان می‌کند که مناقشه‌برانگیز است. معمولاً دلایلی اخلاقی برای اطاعت از قانون ولوناعادلانه وجود دارد؛ مثلاً اگر این قانون بخشی از یک سیستم قانونی عموماً عادلانه باشد و احتمال آن وجود داشته باشد که نافرمانی عمومی از این قانون این سیستم را تخریب کند، دلیلی اخلاقی برای اطاعت حداقلی همگانی از این قانون ناعادلانه وجود دارد. آکویناس می‌گوید شهروند ملزم به اطاعت از «قانونی که مسئولیتی ناعادلانه بر اتباعش تحمیل می‌کند» نیست اگر «بتوان بدون رسوایی یا آسیب بزرگ‌تر در این قانون تجدیدنظر کرد» (آکویناس، ۱۹۹۳، صص ۳۲۷). این دیدگاه با گستردگی بیشتری توسط نظریه‌پردازان متأخر حقوق طبیعی بیان شده است (به عنوان مثال فینیس^۳، ۱۹۸۰، صص ۳۶۹-۳۵۹).

سرانجام، باید ذکر شود که تفسیر شایسته از جنبه‌های اساسی آثار آکویناس همچنان مناقشه‌برانگیز باقی مانده است. مثلاً در آثار مدرن در این خصوص که آیا آکویناس معتقد بوده است هنجارهای اخلاقی را می‌توان مستقیماً از معرفت به سرشت انسانی یا تجربه امیال طبیعی استخراج کرد یا نه، مناقشه وجود دارد، یا در این خصوص که آیا هنجارهای اخلاقی محصول فهم عملی و استدلال از طریق تأمل بر تجربه و مشاهدات فرد هستند یا نه تردید وجود دارد (به عنوان مثال هیتینگر^۴، ۱۹۸۷).

1. Norman J. Kretzmann

2. Murphy M.C.

3. Finnis

4. Russell Hittinger

حقوق طبیعی در اوایل دوران مدرن اروپا

در دورهٔ رنسانس و پس از آن، مباحث مربوط به حقوق طبیعی با دیگر موضوعات مرتبط بود: اظهارات دربارهٔ حق طبیعی اغلب مبنا یا بخشی از استدلال برای «حقوق طبیعی» (بعداً تحت عنوان «حقوق بشر») به آن استناد شد) بود؛ حقوق فردی شامل حقوق [فرد] در مقابل دولت بود و بنابراین در خدمت محدودسازی حکومت قرار گرفت. به علاوه، نظریه‌های حقوق طبیعی زمینه‌ای برای وضع قوانین حقوق بین‌الملل ایجاد کردند. هیوگو گروسیوس^۱ و ساموئل پوفندورف^۲ (به ترتیب در ابتدا و انتهای قرن هفدهم) نمونه‌هایی برجسته از نظریه‌پردازانی هستند که نوشته‌هایشان در باب حقوق طبیعی اهمیت داشته است. رویکرد حقوق طبیعی در نظریه‌های «قرارداد اجتماعی» توماس هابز^۳، جان لاک^۴، که او نیز به‌طور گسترده دربارهٔ حقوق طبیعی قلم زد (لاک، ۱۹۸۸) و ژان ژاک روسو^۵ بسط بیشتری یافت.

اهمیت بیشتر گروسیوس (۱۹۲۵) به‌خاطر این اظهار صریحش بود که می‌گفت حقوق طبیعی، قانون والاتری که اعمال ملت‌ها، قانون‌گذاران و شهروندان را می‌توان برحسب آن مورد قضاوت قرار داد، برای معتبر بودن نیازمند وجود خدا نیست. (اگرچه عموماً ادعا می‌شود که این اظهار نظر، نخست، از سوی گروسیوس اعلام شد اما می‌توان اشاراتی به جدایی حقوق طبیعی از وجود الوهی یافت که لااقل به نوشته‌های گرگوری اهل ریمینی^۶ در قرن چهاردهم بازمی‌گردد؛ مثلاً فینیس، ۱۹۸۰، ص ۰۵۴.) از زمان گروسیوس تا زمان کنونی، لحن و غایت بحث فزاینده‌ای از آثار مربوط به حق طبیعی (و ایدهٔ مرتبط «حقوق طبیعی») سکولار بوده است، عموماً با ارجاع به «الزامات عقل» به جای فرمان، غایت، اراده یا عقل الهی.

چشم‌انداز

معمولاً تلاش برای ارزیابی مباحث نویسندگان زمان‌های دور از طریق چشم‌انداز علم حقوق تحلیلی مدرن اشتباه است. سیسرو و آکویناس و گروسیوس، برخلاف مدافعان مدرن اثبات‌گرایی حقوقی، دل‌مشغول تحلیل قانون به سبک اجتماعی علمی نبودند. نظریه‌پردازان کلاسیک متوجه چیزی بودند

1. Hugo Grotius
 2. Samuel Pufendorf
 3. Thomas Hobbes
 4. John Locke
 5. Jean-Jacques Rousseau
 6. Gregory of Rimini

که قانون‌گذاران و شهروندان و حکومت‌ها باید انجام می‌دادند یا می‌توانستند با وجدانی آسوده انجام دهند. این‌گونه نیست که این نویسندگان (و پیروان ایشان) هرگز پرسش‌هایی از این دست نمی‌پرسیدند که «حق چیست؟»، اما آن‌ها این پرسش‌ها را به‌عنوان نقطه آغازی برای پژوهش اخلاقی طرح می‌کردند و بنابراین، نباید در مقایسه پاسخ‌های آن‌ها با پاسخ‌های موجود در مباحث مشابه از سوی نویسندگان اخیر عجله به خرج دهیم.

حقوق طبیعی، هرازگاهی و با درجات متغیر اهمیت، از حدود و ثغور نظریه گریخته است تا مستقیماً بر معیارهای خلق شده و به کار رفته از سوی مقامات تأثیر بگذارد. مثلاً حقوق طبیعی (یا معیارها و استنباطی که مشابه با حقوق طبیعی به نظر می‌رسد، اما به‌عنوان «تشریفات اساسی قانونی»، «عدالت طبیعی»، یا صرفاً به‌عنوان «دلیل» مشخص شده‌اند) سرچشمه معیارهای قانونی برای حقوق بین‌الملل بوده است؛ حقوق طبیعی قرن‌ها در حقوق عرفی انگلیسی (مقایسه کنید با هلمهولز،^۱ ۲۰۰۵) توسعه یافته است و در جنبه‌های خاصی از قانون اساسی ایالات متحده منعکس است. به نظر می‌رسد که حقوق طبیعی نقش مهمی نیز در تاریخ آمریکا ایفا کرده است، یعنی حق‌های طبیعی^۲ و حقوق طبیعی^۳ دست‌کم در رتوریک اعلامیه استقلال، جنبش الغای برده‌داری و بخش‌هایی از جنبش حقوق مدنی مدرن مورد توجه بوده است.

جان فینیس

در عصر مدرن، تعدادی از نظریه‌پردازان از رویکرد سنتی به حقوق طبیعی دفاع کرده‌اند؛ اغلب ایشان به نحوی خودآگاهانه در سنت آکویناس قرار داشتند. به‌عنوان مثال، ژاک ماریتن^۴ (به‌عنوان مثال، ۱۹۵۴) نویسنده فرانسوی تأثیری مهم در این حوزه داشته است. بی‌تردید، در بین نویسندگان انگلیسی‌زبان برجسته‌ترین مدافع رویکرد سنتی جان فینیس (۱۹۸۰، ۱۹۹۸، ۲۰۰۰، ۲۰۰۷) است.

کار فینیس تشریح و کاربرد دیدگاه‌های آکویناس است (لااقل تشریح و کاربرد یک قرائت از آکویناس - قرائتی که از جمله ژرمن گریسز^۵ از آن دفاع کرده است): کاربرد [دیدگاه‌های آکویناس] در پرسش‌های اخلاقی، اما با توجه ویژه به مسائل نظریه اجتماعی به‌طور کلی و حقوق تحلیلی به‌طور خاص.

1. Helmholz

2. Natural rights

3. Natural law

4. Jacques Maritain

5. Germain Grisez